

عالمیکه

Elite

شعرهای امیر قاضی ربور

The poems of Amire Ghazipoor

الیت (Elite)

امیر قاضی پور

مجموعه شعر

چاپ اول: شهریور ۱۳۸۶

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: (۹)

صندوق پستی: Info@Arooz.com

WWW.AROOZ.COM

محتویات :

1. سایه‌ی بی‌صدا...

2. HARD

3. خنده «گل شقایق»

4. صفحه را که بست. اگر کسی «دیده نمی‌شود»

5. انحنای دایره...

6. لید

7. رسیدن کف، روی صورت...

8. وقتی به ستاره سنگی...

9. x- change

10. سفر یک سال کوچک‌تر شد...

11. در شکستنه همیشه‌ی سنگ...

12. اکیلل و سرنگ در ولنکاری...

13. جای خالی

14. تنها آبتنی کردن در ساحل آسان بود...

15. مس «خطوط قرمز»...

16. تنانه

17. بعد/ قبل

18. وارینه

۱۹. زانو
۲۰. شبیه ماه
۲۱. چقدر سرت درد گرفته روی دوش زمین
۲۲. ظرف - پس می ماند
۲۳. دائمی ست دیدار بهار...
۲۴. به شکل
۲۵. ریختن باغ
۲۶. خالی «دو قفس»...
۲۷. با دو پای دیگر می توانست...
۲۸. باران خط زدن ادامه...
۲۹. زبان، بالای چرخ...
۳۰. فرازش، بشنو...
۳۱. دریاچه سرمازده...
۳۲. کلاکت وقتی کتاب شما را خواند...
۳۳. روی تاب خوردن...
۳۴. از پی فولاد خواهم نوشید...
۳۵. کسی می روم...
۳۶. مدار اوقاف
۳۷. از دست هم مائین های تحریر...
۳۸. درخت کاج را فقط دارم...



سایه‌ی بی‌صدا

لرزه/ فرو بند

سر انگشت‌ها

اول - پرنده که بر شاخه می‌نشیند

"فاصله‌گذاری مثل یک پیوند"

حد فاصل آسمان

هوا خورده

"بر پا خاسته"

زمین لرزه

در باران‌های مداوم

انبان، خالی

از خشت بلا نسبت "خالی"

نامی که آدم نداشت

این جا پیش از آمدن



Hard

تعداد یخها و پرنده‌ها فایده‌ای ندارد
از دور، کوههای تهران را نوازش کنی
زودتر از من، کف می‌بینی
چشم‌های خودت "فاصله از نزدیک"
کلمه‌هایی هست که دوباره تکرار می‌شود
صدای ضربات آخر سطر
وقتی قفل نباشد
گرد و خاک نباشد
تا جای خالی‌ات
«تمام روز»
مال ستاره‌هایی که
رو به گرما می‌رود

افقی: لوله

عمودی: لوله

گسترش

مرگ

سه پله

پایین تر

از ماه بود



الیت [Elite]

۶

خنده «گل شقایق»

کلوخ/ مانده از رومی.

تذهیب کهنه

و آگهی مناقصه

"استخوان من"

اجرای دیوار بر اتاقک

تو می آیی

کودک مرده است

صفحه را که بست. اگر کسی «دیده نمی شود»

دهان باز، روی آتش

بر نوک زبان، با موهای کوتاه

به تن مورب/ به اسم مارگوریتا

: به هنگام شهری بود وسط زمان

دستهای من روی انگورها به چشم می خورد

«مجانی فضایی که ایستاده‌ای».

: دست‌هاشو به طرف دو ساعت دراز می کند

"الان به دنیا آمدم"

دست به جیب می برم

در چشمت بودم -

وزن بدنم را بیندازم

حس می کنم دارم نگاه می کنم

بعد همه چیز دارم

نه تصویری - نه باجه‌ای

سازه‌ای داد آب و نان



انحنا از دایره

زبان، خیابان

تنها رخنه

مادام به جای شعر

خالی / دو چندان

انبوهی باطل

مخفف فاصله‌های

مخفف کتاب

پایانه کودکان ملی

لید

یک روز بهاری من رفتم تو حیاط بنشینم.

دیگر حتمن نمی تواند یک نخل سوخته

ماه با پیراهن سفید خفتی

اما رنگ با شما هست

گوشه پاک می کنی دم درها.

حق با شما هست

از مکث باکیت نیست.

در دل هم به شیر مادران می خندی

«یک سال سرم را که نمی توانیم»

از هوای پاک، باکیت نیست

مکث می ریزد بعد پوست استخوان

بیرون این نقطه از «ط» می مردم

«مکث نیستم»

می ریزد استخوان.

«مهلت از آمونیاک»

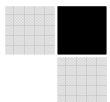
می بارد بالات

- تو می‌گذری -

یک، اما بعد رنگ تو را

بلوط را زنگ اول

چیزی را که انداخت



الیت [Elite]

۱۱

رسیدن کف، روی صورت

می شکافد آب باران

واکنش راه باور یک چشم

مسافر سر بر می آورد

میانه لحظه‌ای رسیدن بر این روغن چک - چکان

در سفید شن

باروی نمک

و بمان، مضطرب

"نیلوفر تاریک" آمده از دشت

نفس، سوخته

«همیشه حباب‌ها»

سر بر می آورد بر کشت



وقتی به ستاره سنگی به خرمن روح

۴ بانگ صبح می بندد

شانه‌ها، وقتی بی تکاپوی یک شانه حجاب می بندد

خون این شنوایی

مضرب خون

"از آن سنگ جزام در مضراب خون"

سن - جزام - موهات

روزنه دست‌ها

شنوایی و

باهوش

x-change

ریش‌های پناهنده : شماره می‌کنه

بی‌رفت و آمد رها می‌کردی

: دنبال کسی می‌گردد

برنمی‌گردد ماهی‌های دروغ‌گو

پیاده‌رو هوای ساز کرده

تنها دهان بازمانده هنگام خوردن چای

میانه بی‌آرزوی دست دیگری

"استخوان‌های پادزهری"

سه جشن پیروزی

«لباس کوچکی بمیرد»

از دره‌ی عمیقی که همیشه جشنواره است

راسته خیابان سفید



سفر یک سال کوچک تر شد

یک سال علی ست این زیر

"از کف و پلک های تان بسته است"

درون اتاق نشوید

به وسوسه ای

نقطه ای که پختش

چون عروسکی خام دستانه

از گردن آویز بهار

منحنی باشی

دلک وار «سنگپاره ای»

یک نقطه در خلیج

در مجلسی با طاعون

همواره به زمین: نشان کردی

در شکستنه همیشه‌ی سنگ

در ماشه، تا به خاک می‌رسد

ناخوانا می‌ماند.

مکان، برعکس

سرپله، مثل یک حبس

از تن که در تجاوز، حرف می‌گیرد.

"گذاشته‌اند صورتی میان گور"

دو کلمه‌ی کهنه

در چشم / کتاب می‌دید

یک درخت اگر در ساحل باشد

شن می‌گذارد



اکلیل و سرنگ در ولنگاری

: زیر زمین، هواست

گلوگاه «همان، قالی»

در روزنامه‌ی صبح

دست گل‌های جوان

پیراهن مشکی به اتفاق

چقدر خاک شد «صندل‌ها»

جای خالی

بسته از یک اتاقی نور

"سقف آویزان بود"

آب را چرخیده بدهید

حالا کمی خون

"دریا و شن‌های داغ"

مثل آب با اکراه پله لمس می‌کند.

بی‌اجازه پس بروم من.

ماهی‌ها در زنگ تفریح

گاه به یاد بیاورید تازه است

تنها آبتنی کردن در ساحل آسان بود
تنها فرشته‌ها بوی سگ را می‌فهمند
آسمان و کلاغ از حضور هم خیر ندارند
و نصفه آسمان ارزانی یک جا از آسمان
مثل نشاندن انار
پاهای درشت انار



مس «خطوط قرمز»
ایستاده همچو فاصلی
از لپی که بسته است
عکاس روزنامه/ بیرون، ایستاده
یک لکه زمین
روشن، به تماس دست
آهو، آب می کشد به خواب
صدات زد که می ماند،
یکهو روی دیوار
قدمهای شیشه خاک گرفت
پاشنه، بی صدا
بلند می شوند بر شاخه



تنانه

باعث بی‌خوابی

دقیقه به دقیقه

حالا فقط بنویسیم: برای ما اهمیتی ندارد

مانده از جای پای،

بر من که افتاد

سفارش کرده بود: آن جا که با تو بودم

از نفس که می‌افتد

تا خورده است یا هیچ‌کس چیزی نمی‌گوید

پوستش، شاخه‌ای از درخت است

سنگینی گوش

و دست و پا

ایستاده‌ای با خود دارد

زنده‌باد کویر، / دورسنگ‌ها

بعد / قبل

با شاه‌پری داخل قصر

صندلی به درد می‌آید

گردنه‌ها لرزهی مرگ

سکوت حذف / سکوت

اجرای اسب، در فضای خشک

لب روی سنگ

جلد - یک پا دوپا

کلوخ و سنگ ریزه‌ها

می‌برم دائم، گوش می‌کنم

دائم سنگ ریزه‌ها

این جا / «سربازش»

کتاب با خود

واريته

يك سالگي جدا

تقسيم لنزها

نقاشي از بچگي درست نيست

O

ساعتها

گاهي وقتها

تمام اينكه وجود داشته باشد

زانو

یک دفعه است غیبت و سکوت

در میان گوشه‌های سرخ

شبه کسی که آرامگاه دارد

در معبر، روی آن همیشه نقشی از کف

جای پا/ برجسته

کودکان بازو به دست

تن چه قدر شاد بود

یک دسته خوشه‌ی انگور

تن وسیله‌ی تن

دیگر بود لاله‌ی گوش

گوشه‌ی پایین، از حصار بیرون آمده

شبه ماه

هدفمان همش شده روز

عکس را شلوغ کردند

زوم: اسم صداهاى از دنیا می‌رن

"جماعت مثل یه کبریت روشن می‌شود"

باریک، سنگفرش خیابان

آب، از خط سفید رد می‌شود

و مبلمان خیابان، انگشته‌ها را به معبر خیابان می‌دهد

فلز، حال یک ناظر را می‌پرسد

: آنها وقتی شنیدن برنامه‌های توپ از رادیوزمانه پخش می‌شه

فلز چدن را بر می‌گردانند. آهن به دست می‌گیرند

قلم را به دست می‌گیرد

یک اسم از محوطه خارج می‌شود

: "هر سیاهی امشب دیگر پیدا نمی‌شوی"

واژه‌ی چشمه‌ها

دندان‌های خلال

.

.

.

بعد از تماس اول

شب - بیرونی

از محل کارش اخراج شده

«موهای لختت»



چقدر سرت درد گرفته روی دوش زمین

از تا بغل «رژ بنفش.»

آیا از چاقویی که دست روی زمین را می‌زد

در باز می‌کند

سنگ‌ها دست‌ها بلند

به هوا داشتم

روی در تاریکی بلند

کار می‌کرد

در چین

باز نمی‌شد نگاه دست‌های بلند

ظرف - پس می ماند

پاسخ، تا همیشه

گوشت و نمک در قلب می نشیند

نمک - چند روز «آب سیاه»

خون، می چکد

نفت با غروب

یک چشم - منقبض

«سرخ تر»

دو ماه جذبه‌ی چهار جهت

شط سفید

«آبی»

شفاف تر

بوی سفید جمعه

خون دیوار سر می کشد

پیراهن سفید در اتاق پهلویی

سگ در بخار حیوان

طنین آویخته

روزن

«هزار جسد»

: ظرف از لبخند خارج می‌شود

از کجا بی‌خبر در خانه‌ها

صدا «آب»

یک جرعه

«نشسته‌ان»

صدایی نازک از لبخند

آینه - کشیده

دورتر



دائمی ست دیدار بهار

آغاز شبی قرمز

بیگانه ماند، بی غسل

به جز تلاطم سپیدی

روی هوا روی نرده‌ای

بیگانه سپیدو آبی

بر زبانش

ماه، باز بسازد



به شکل

صندلی‌ها هم آمدند
دست‌های من به چشم می‌خورد
گوشت من! بلد نیست را بیاور
آسمانش در میان عقربه‌های آبی
بر شانه درختی ابر گرفته هوا باران است
از دخترها قو بخاک افتاد
پیدا نمی‌شوی کوهستان انقلابی می‌شود
به دستم می‌دهد ماهی‌ها
سنگ به زبان در می‌آورد برگ‌های درختان را

ریختن باغ

بر سو بر هزاران

بندهای وجود خود بر عدم نیستی

شیشه این همه فضای شعری

زیر و رو، بسته‌ها

یک دهان برتر از این اکسیر

در هوا کلاه از سر بر می‌داری

و کاغذ از این سقف، بیرون

خالی «دو قفس»

مرا می چپاند

کتاب باز این جا

صندلی در زیر تباری

افتادن از یک درخت

اهل لعنت بود



با دو پای دیگر می توانست

: یک پیک بر اثر نوشیدن پیامی از شمال

در جایی در وقت خواندن

در سقف

به اندازه کافی یک صندوق پست

یک عقرب شکسته بر آن خفته

ماهی، خواه چیزی، همراهشان

دو طرف جسد را گرفته بودند بیرون

در سقف، پهلوی "مهدی"

سریع تر ورق خورد که به خوردش داده بود



باران خط زدن ادامه

پاها، غرق می شه

اول، خواهد استخوان سبز

قهوهای دهانمان بازمانده

پاهای چپ زننده

از عمق آب، چشمه‌ی آب

نخست در زبانم «پاهایم»

شمار کشتگان هر لشکر

همه‌ی کسانی که دستانشان در آرامش



زبان، بالای چرخ
درآمده داخل نرده
توی چراغ که می‌رفت
از انگشت، تنها بستن کتاب
می‌گذرد قالی.
دریا و من دریا
قبل می‌شود
شبیه صدای خودش



فرازش، بشنو

سوی لغزان تر، سینه‌اش

نعره‌ای می‌فشاردش

چشم‌هایش

فرو بسته هوارها

یکسره دردآور

میخواهد عقابه شعله‌ورت



"دریاچه سرمازده"

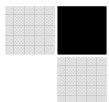
در مصاحبت خاک زنگ خورده"

چند تایی عکس کنار ساحل شنا می کردند

شکل چوب، روی نیمکت

ارتقا به شکل شاعرانه اش

شکلی جز خودش را دیده بود



کلاکت وقتی کتاب شما را خواند

"صدای آب از لای انگشت"

تا باز کف زن و مردی واحد دارد

"به زانو در آمدن روزی چند ده بار می‌رفت هوای سیگار"

علاقه از دست داده یکی رگ باریک

در بند کوهنوردان

خواب / شکسته

آینه فقط اشیاء بی‌جان



روی تاب خوردن

دماغه فیل.

تا به انتها

قایم موشک بازی.

هنگام فراموش کردن خانه

"تاب از سرسره‌های پایین"

از پی فولاد خواهیم نوشید

سنگی از قبل بوده‌ام

روی حرف سیاه می‌شود

درباره‌ی خیابان می‌ایستم

ارتش می‌گیرم.

چند نفر می‌آیند / «دلم می‌خواهد ملق بزنم»

مکان‌های زیادی نگاه می‌شوم

باریکه‌ی روی فکس / «هیچ‌کدام را باز نکرده»

آب همیشه برای هضم کردن.



کسی می‌روم

همین تماشای کنار

هر چیز با خود راه می‌رود

- "خواب خودم دست خودش"

شکست خوردم در افتادیم

بی‌استفاده یا کجاست

مثل ماه و نمی‌شود

همیشه از اول اردی‌بهشت عرق می‌کند.

و انگار صندلی‌ها

خیس در دست خود خط می‌اندازد



مدار اوقاف

دل_ کتابو پرتره دست ادواری درشت

کشیده اسباب_ سر و گردن سهم میان دندان هاش

تا یک پایین رفته حرام شده بی گمان چرخها

از دست هم ماشین‌های تحریر

از آن برداشته

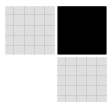
سر خورده شکسته

چیزی اگر از دست می‌دهد

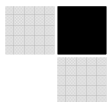
- اگر آمده باشی -

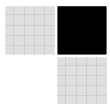
با خاراندن سر

از جانب برزیل فرشته آید



درخت کاج را فقط دارم
دوان دوان در اورامانات رودخانه‌ی گنگ
می‌نشانی و بر می‌گردی
این چیزایی که می‌نویسی
یک دیدار خودمونی
اتاق را می‌بینیم که غرق در مه شده
ماه تمام روز انتهای کوچه
کلمات ظاهر بی‌معنا
حاشیه‌ی اول / پشت رنگ‌های سردخانه
نشانه‌هایی وجود دارد به جای اخبار داغ
آب یعنی چه
زنگ و قفل، خوابیده
زنجیر، کاشتن یک درخت بلوط
بایزیدخواندن برای همیشه
مرور انگشت‌ها
شاید عذاب بد نوک زبان
دست، نهاده / ناپیدی‌اش
بهشت، اسطوره حیات دور سنگ





بعضی فقرات:

<http://www.amir-ghazipour.blogfa.com>

جان پرنده‌ای از حشره‌های بلند

<http://www.menha.blogfa.com>

یک رفت به روی ساحل

<http://www.estila.blogfa.com>

گفتگوی شعری